

## پسگفتاری برای افشاگری هایی درباره ی محاکمه ی کمونیست ها در کلن

"افشاگری هایی درباره ی محاکمه ی کمونیست ها در کلن" که روزنامه ی "فولکس اشتات" تجدید انتشار آن را به هنگام تشخیص داده است، ابتدا در بوستن (ایالت ماساچوست) و بازل (Basle) منتشر شد. بخش عمده ی نسخه های چاپ شده در بازل هنگام ورود به آلمان در مرز توقیف شدند. این جزوه چند هفته بعد از پایان محاکمات کلن در آمد. در آن زمان مهم بود، بدوت فوت وقت اقدام کنیم و از این رو تعداد نه چندان کمی از اشتباهات جزئی به طور اجتناب ناپذیری رخ داد. یک مورد، ذکر اسامی هیأت منصفه است. همین طور شخصی به نام "لوی"، و نه م. هس، به عنوان مؤلف جزوه ی "پرسشنامه ی سرخ" معرفی شده است. هیرش در "اقرارنامه" ی خود به ما اطمینان می دهد، که فرار شروال از زندان پاریس طبق قرار و مداری که میان "گرایف"، پلیس فرانسه، و خود شروال گذاشته شده بود، صورت گرفته بود تا بتوانند در ایام محاکمه از شروال به عنوان جاسوس پلیس در لندن استفاده کنند. این امر محتمل است. زیرا کرمر (نام اصلی شروال) متهم به جعل سفته در پروس بود و این اتهام با خود خطر استرداد او به آنجا را همراه داشت. وجود این اتهام و چنین عواقبی می توانست او را در تنگنای جدی قرار دهد. توصیفی که من از ماقع می کنم، به استناد "اعترافات شخصی" شروال است که وی در حضور یکی از دوستان من کرده است. اظهارات هیرش، همچنین قضایایی از قبیل سوگند دروغ اشتیبر در دادگاه، دسایس سفارتخانه های پروس در لندن و پاریس و دخالت های بیشرمانه ی هینکلدی را واضح تر می سازد.

وقتی روزنامه‌ی "فولکس اشتات" شروع به انتشار این جزوه کرد، من یک لحظه دچار تردید شدم که آیا شایسته تر نیست قسمت ششم (فراکسیون ویلیش-شاپر) در جزوه "افشاگری‌هایی..." حذف گردد. ولی پس از مذاقه‌ی بیش تر، هرگونه تغییر در متن در نظرم به عنوان تقلب در یک سند تاریخی تجلی کرد.

سرکوب قهرآمیز یک انقلاب به اذهان شرکت کنندگان در آن انقلاب، مخصوصاً آن‌هایی که از صحنه‌ی کشور به خارج رانده شده اند، یک تکان شدید می‌دهد. چنان تکانی، که حتی شخصیت‌های توانا هم برای مدتی دیگر مسئول رفتار خود نیستند. آن‌ها نمی‌توانند سیر تاریخ را قبول کنند؛ آن‌ها منزجر از پذیرش این واقعیت هستند که شکل جنبش تغییر کرده است، لذا دست به توطئه‌گری و انقلاب بازی می‌زنند و به خود و آرمانی که برای آن مبارزه می‌کنند، ضربه می‌زنند. اشتباهات شاپر و ویلیش از این دست بودند. ویلیش در جنگ داخلی آمریکا نشان داد، که بیش از یک خیالباف است و شاپر که در تمام عمرش یکی از پیشتازان جنبش کارگری بود، به زودی پس از پایان محاکمه‌ی کلن، خطاکاری لحظه‌ای خود را تشخیص داد و به آن اعتراف کرد. سال‌های مدیدی بعد از آن، در بستر مرگ و یک روز قبل از فوتش در حضور من، با طنز گزنده‌ای از آن ایام به عنوان دوران "حماقت پناهندگی" یاد کرد. به هر حال شرایطی که تحت آن "افشاگری‌هایی..." نوشته شدند، تلخی و تندی حملاتی را که در این نوشته نسبت به شریکان ناخواسته‌ی دشمن مشترک صورت گرفت، توضیح می‌دهد. در دوره‌ی بحرانی، بی‌عقلی کردن در مقابل طرفی که خواهان عقوبت علنی است جرم است.

"تمام موجودیت و حیثیت پلیس سیاسی بستگی به تصمیمی دارد که در این محاکمه اتخاذ می‌شود!" راز محاکمه‌ی کمونیست‌ها در این کلمات نهفته است، که هینکلدی در حین محاکمات کلن به سفارت پروس در لندن نوشته است. (نگاه کنید به جزوه‌ی من تحت عنوان "آقای فوگت"، صفحه‌ی ۲۷) "تمام موجودیت و

حیثیت پلیس سیاسی" فقط به معنی موجودیت و فعالیت مأموریتی نیست، که به طور مستقیم در این باره دخیل بودند. این به معنی به خطر افتادن کنترل آن سازمان بر تمام دستگاه حکومتی، از جمله دادگاه‌ها، و مطبوعات است. درست همانطور که زمانی تمام سیستم حکومتی ونیس نیز در انقیاد انگیزاسیون دولتی قرار داشت. پلیس سیاسی، که طی دوره‌ی طوفانی انقلاب در پروس فلج شده بود، احتیاج به بازسازی خود به روشی مشابه روش امپراتوری دوم فرانسه داشت.

بعد از شکست انقلاب ۱۸۴۸، جنبش کارگری آلمان فقط به صورت تبلیغ تنوریک، آن هم محدود به محافل کوچک، موجودیت داشت. حکومت پروس در مورد بی‌خطر بودن عملی آن ذره‌ای دچار اشتباه نبود. ولی برای دولت، پیگرد کمونیست‌ها به سادگی مقدمه‌ای برای یورش ارتجاع بر علیه بورژوازی لیبرال بود و بورژوازی خود سلاح اصلی ارتجاع، یعنی پلیس سیاسی، را به وسیله‌ی محکوم کردن نمایندگان کارگران و تیرنه‌ی هینکلدی و اشتییر حدادی کرد. به این ترتیب، اشتییر نشان لیاقت خود را از دادگاه عالی کلن دریافت کرد. در آن ایام، اشتییر یک پلیس دون پایه بود که بیرحمانه در جستجوی افزایش حقوق و ارتقاء درجه بود. اکنون اشتییر، رئیس مطلق العنان پلیس سیاسی در رایش مقدس و نوین آلمان- پروس است! او تا حد زیادی به صورت شخصیت اخلاقی است، اخلاق به مفهوم استعاری آن، همانطور که مثلاً مجلس آلمان هم یک موجود اخلاقی دارد. البته این بار، پلیس سیاسی کارگران را زیر ضرب ندارد تا بورژوازی را بزند. کاملاً برعکس، اتفاقاً بیسمارک در موقعیت خود، به عنوان دیکتاتور بورژوازی لیبرال آلمان، احساس می‌کند که قدرت او به قدری است که دیگر می‌تواند حزب کارگران را از صحنه محو سازد. به این جهت، پرولتاریای آلمان نیز می‌تواند میزان پیشرفت جنبش خود پس از محاکمه‌ی کمونیست‌ها در کلن را از مقایسه با میزان ارتقاء و اعتلای مقام اشتییر بسنجد.

باور به خطاناپذیری پلیس سیاسی، خطاناپذیر بودن پاپ را روسفید کرده است. پلیس سیاسی که قبلاً برای ده ها سال جوانان پُر شور و شر زیادی را به صرف پشتمبانی از آرمان وحدت آلمان، رایش آلمان، و امپراتوری آلمان، به سیاه چال ها می انداخت، امروز حتی پیرمردان زوار درفته ای را که از ابراز پشتمبانی از آن نعم الهی سرباز می زنند، زندانی می کند. امروز، به همان اندازه برای تار و مال کردن دشمنان رایش کوشش می کند، که دیروز برای تار و مار کردن دوستان رایش می کوشید. این دلیل کوبنده ای بر آن است که پلیس سیاسی رسالت آن را ندارد، که تاریخ ساز باشد. ولو آنکه تاریخ، به منزله‌ی منازعه بر سر ریش و سبیل امپراتور باشد!

محاكمه‌ی کمونیست ها در کلن، مَهر بی توانی را بر سیمای قدرت دولت در مبارزه ای که بر ضد تکامل اجتماعی به عمل می آورد، فرو کوبید. دادستان سلطنتی پروس بالاخره گناه متهمین را به این متکی کرد، که آن ها اصول "مانیفست کمونیستی" را که برای دولت خطرناک بود، مخفیانه تسری می دادند. ولی آیا بیست سال بعد، همان اصول در کوچه و پس کوچه های آلمان علناً ابراز نمی شوند؟ آیا حتی از تریبون خود مجلس آلمان طنین اشان شنیده نمی شود؟ آیا این اصول با قرار گرفتن در برنامه‌ی «سازمان بین المللی کارگران» (انترناسیونال اول- ویراستار) عالمگیر نشده اند<sup>۱</sup>، علیرغم صدور همه‌ی احکام بازداشت دولت؟

---

۱- در ۲۸ سپتامبر ۱۸۶۴ کمیته‌ی موقتی اتحادیه‌ی بین المللی کارگران تأسیس شد و به مارکس مأموریت داد که خطابه‌ی ای برای مراسم افتتاحیه‌ی سازمان بین المللی کارگران بنویسد. مارکس در فاصله‌ی بین ۲۱ تا ۲۷ آوریل این وظیفه را انجام داد. این خطابه که رشد طبقه‌ی کارگر از ۱۸۴۸ را تشریح می کند و اصول مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر را مشخص می سازد، به زبان آلمانی منتشر شد و ترجمه‌ی آن به آلمانی، که به وسیله‌ی خود مارکس صورت گرفته بود، در شماره های ۲۱ و ۳۰ دسامبر ۱۸۶۴ روزنامه‌ی "سوسیال دموکرات" به چاپ رسید و اساسنامه‌ی عمومی، که به اختصار وظایف و اهداف مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر را مشخص می ساخت و شکل تشکیلاتی انترناسیونال اول را تنظیم می نمود، در ۱۸۷۱ به زبان آلمانی و به صورت جزوه ای منتشر شد.

به هر حال، جامعه نمی‌تواند تعادل خود را حفظ کند مگر آنکه بر گرد خورشید کار حرکت کند.

در پایان جزوه‌ی "افشاگری‌هایی... آمده:" "ینا!<sup>۲</sup>... این فرجام نهایی حکومتی است، که برای بقای خود متوسل به این وسایل می‌شود. فرجام نهایی جامعه‌ی ای است، که برای حفظ خود احتیاج به چنین حکومتی دارد. آخرین کلمه‌ی ای که باید در پایان محاکمه‌ی کمونیست‌ها در کلان گفته شود، این است... ینا!"

اولین تریچکه‌ی ای<sup>۳</sup> که گذرش بیفتد، پوزخندی زده و با اشاره به آخرین شاهکار تسلیحاتی و تفنگ‌های موزور پروس خواهد گفت عجب پیشگویی! در جواب از نظر من کافی است یادآور شویم که نه تنها یک «دوپل داخلی»<sup>۴</sup>، بلکه یک «ینای داخلی» نیز وجود دارد.

کارل مارکس

لندن، ۸ ژانویه ۱۸۷۵

کلیات مارکس- انگلس، به انگلیسی، جلد ۲۴، صفحات ۵۱- ۵۴

مترجم: جعفر رسا

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: [yasharazarri@gmail.com](mailto:yasharazarri@gmail.com)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۹۶

<sup>۲</sup> - اشاره به محل شکست پروس در جنگ با ناپلئون در ۱۴ اکتبر ۱۸۰۶ است. این شکست به تسلیم پروس و برملا شدن بی‌ثباتی نظام سیاسی و اجتماعی خاندان فنودالی هوهن زولرن منجر شد. (ویراستار)

<sup>۳</sup> - تریچکه، تاریخ نویس معروف و با نفوذ آلمانی در قرن نوزده و مداح سرسخت خاندان سلطنتی هوهن زولرن. (ویراستار)

<sup>۴</sup> - اشاره به اصطلاح معروفی است که در آن زمان متداول شده بود و در رابطه با "دوپل"، یکی از استحکامات دانمارک در شلسویک است که در هجده آوریل ۱۸۶۴ مورد تهاجم نیروهای پروس قرار گرفت. اصطلاح "دوپل داخلی" یا "دوپل در داخل" که برای اولین بار توسط یکی از روزنامه‌های طرفدار بیسمارک به نام "روزنامه‌ی عمومی شمال آلمان" در سپتامبر ۱۸۶۴ به کار برده شده است، به معنی "دشمن داخلی" و یا به اصطلاح جدیدتر، مترادف "ستون پنجم" است که در زبان فارسی نیز مصطلح می‌باشد.